

## نبی سنبلی<sup>۱</sup>

تحولات پس از ۱۱ سپتامبر در شرق، شمال شرقی و شمال ایران، از جمله حضور آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی، از بین رفتن سلطه طالبان و القاعده بر افغانستان و شکل‌گیری دولت فراگیر در این کشور، و همچنین ارتقای سطح روابط روسیه با آمریکا و ناتو، که همگی ظرف شش ماه گذشته رخ داده‌اند، محیط امنیتی این منطقه را دچار تحول اساسی نموده و صف‌بندی نیروها را به کلی دگرگون ساخته و صف‌بندی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است. تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایران، کشورهای آسیای مرکزی، روسیه و هند همگی در قالب یک محور با حمایت از نیروهای اتحاد شمال افغانستان در مقابل محور طالبان - پاکستان - آمریکا و برخی کشورهای عربی خلیج فارس قرار داشتند و ظرف پنج سال گذشته نیز موفق شدند تا طرح‌های گروه دوم برای این منطقه را ناکام گذارند. اما وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر موقتاً تمامی این کشورها را علیه طالبان و القاعده متحد ساخت و حاصل این اتحاد خاتمه یافتن سلطه طالبان و القاعده بر افغانستان بود. اکنون که این دشمن مشترک از بین رفته و آمریکا با قدرت بیشتری در منطقه ظاهر شده، صف‌بندی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که با توجه به سیاست آمریکا در قبال ایران و گسترش روابط این کشور با روسیه و چین به نظر نمی‌رسد به سود ایران و سایر کشورهای منطقه در جریان باشد. چون از این پس نه ایران و نه دیگر کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای آسیای مرکزی نخواهند توانست از رقابت میان روسیه و آمریکا به نفع خود استفاده نمایند و با اتحاد روسیه و آمریکا یعنی دو قدرت خشکی و دریایی با یکدیگر در قالب ناتو نقشه ژئوپلیتیک جهان به زیان کشورهای واقع در سرزمین حاشیه که شامل ایران، آسیای مرکزی، ترکیه و پاکستان نیز می‌شود، تغییر خواهد کرد و ما مجدداً شاهد اعمال فشار قدرت‌های بزرگ بر کشورهای این منطقه خواهیم بود.

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پس از آمریکا بیشترین تأثیر را بر محیط امنیتی شرق، شمال شرقی و شمال ایران، یعنی آسیای مرکزی و قفقاز بر جای

۱. آقای نبی سنبلی کارشناس مرکز مطالعات حقوقی و بین‌المللی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

گذاشت. دلیل آن نیز روشن است: چین و انمود شد که این حملات از افغانستان سرچشمه گرفته است و آمریکا در پاسخ به آن حق دارد براساس اصل دفاع مشروع از خود واکنش نشان دهد. واکنش آمریکا به شکل گیری یک ائتلاف بین المللی علیه القاعده به عنوان عامل حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و طالبان به عنوان حامی اصلی آن و آغاز جنگ علیه این دو منجر گشت. پیامدهای امنیتی این جنگ که همچنان ادامه دارد، تاکنون عبارت بوده اند از:

۱. حضور مستقیم نظامی آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی برای اولین بار در طول تاریخ این منطقه؛

۲. از بین رفتن سلطه طالبان و القاعده بر افغانستان، نیرویی که از طرف ایران و کشورهای آسیای مرکزی و روسیه به عنوان تهدید جدی تلقی می شد؛

۳. شکل گیری دولت فراگیر در افغانستان که خواست ایران و کشورهای آسیای مرکزی نیز بود؛

۴. استقرار نیروهای نظامی چندملیتی در افغانستان و ایجاد ثبات نسبی در این کشور؛ همچنان که مشاهده می شود در بدیع بودن این تحولات تردیدی وجود ندارد. اما سؤال اصلی اینجاست که این تحولات چه تأثیری بر محیط امنیتی منطقه بر جای گذاشته یا خواهد گذاشت؟ جمهوری اسلامی ایران با توجه به اهمیت موضوع و تأثیر پذیری شدید آن از این محیط امنیتی، چه اقداماتی در راستای تأمین منافع خود و منطقه باید به عمل آورد؟ برای اینکه اهمیت این تحولات هر چه بیشتر روشن شود، بهتر است قبل از پرداختن به محیط امنیتی در حال شکل گیری منطقه، قدری پیرامون چارچوب محیط امنیتی پیشین تأمل نماییم.

از آنجا که محیط امنیتی در خلاء شکل نمی گیرد بلکه براساس منافع ملی و توسط بازیگران و در تعامل با بازیگران دیگر شکل می گیرد، در این مقابله برای بررسی محیط امنیتی آسیای مرکزی تمرکز اصلی بر بازیگران اصلی منطقه و تعارض یا همسویی منافع آنها با یکدیگر خواهد بود. اما منافع ملی نیز خود سطوح متفاوتی دارد و عدم توجه به اولویت منافع برای هر

کشور ممکن است به درک نادرستی از سیاست‌های آن منجر شود. در این مقاله برای اجتناب از چنین اشتباهی انواع منافع ملی از یکدیگر تفکیک خواهند شد.

به‌طور کلی برای هر کشور سه نوع منافع ملی از هم قابل تفکیک اند: حیاتی، استراتژیک و مهم. منافع حیاتی آن دسته از منافع است که بر امنیت سرزمینی و آسایش عمومی یک کشور تأثیر می‌گذارد، مثل منافع ملی ایران در افغانستان، دریای خزر، خلیج فارس، منافع استراتژیک منافی است که دستیابی به آنها برای تضمین امنیت منافع دسته‌اول اهمیت دارد یا به عبارت دیگر به‌طور غیرمستقیم بر امنیت سرزمینی و آسایش عمومی یک کشور تأثیر می‌گذارد، مثل منافع ایران در دریای عمان، یا منافع ناشی از انتقال خطوط انرژی از ایران، و بالاخره منافع مهم شامل منافی است که مطلوب یک کشور به شمار می‌رود اما شامل هیچ‌یک از موارد فوق نیست<sup>(۱)</sup>، مثل منافع ایران در فلسطین و لبنان. حال با توجه به چارچوب فوق به بررسی محیط امنیتی آسیای مرکزی قبل و بعد از تحولات ناشی از حوادث ۱۱ سپتامبر می‌پردازیم.

### محیط امنیتی آسیای مرکزی قبل از ۱۱ سپتامبر

محیط امنیتی آسیای مرکزی تا خروج شوروی از افغانستان و سپس فروپاشی امپراتوری شوروی تحت نفوذ و سلطه امپراتوری‌های مختلف بود و هر از چندگاهی بین امپراتوری‌ها دست به دست می‌گشت. امپراتوری‌های چین، ایران، عثمانی (با همکاری ازبک‌ها در آسیای مرکزی) و روسیه تزاری و کمونیستی همگی برای مدتی این منطقه را تحت نفوذ و گاهی سلطه خود داشتند که آخرین آنها اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۹۱ فروپاشید و کشورهای این منطقه مستقل شده‌اند. اما در واقع این منطقه به لحاظ امنیتی دچار نوعی خلاء قدرت گشت چرا که هیچ یک از کشورهای تازه استقلال یافته از قدرت و سازماندهی نظامی کافی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی خود که از جمله منافع حیاتی آنها به‌شمار می‌رود برخوردار نبودند و همچنان نیستند و کشورهای مختلف از جمله چین، روسیه، ایران، پاکستان و ترکیه و آمریکا

کم‌وبیش در صدد پُر کردن این خلاء قدرت برآمدند.

در همین راستا روسیه که همچنان این منطقه را از جمله منافع حیاتی و لذا حوزه نفوذ انحصاری خود تلقی می‌کرد تلاش نمود تا با ایجاد سازمان کشورهای مشترک‌المنافع و سپس پیمان امنیت دسته‌جمعی<sup>(۲)</sup> این خلاء را پُر نماید. اما ناکامی در این راه به دلیل سوءظن و بی‌میلی کشورهای منطقه نسبت به همکاری با روسیه، این کشور را بر آن داشت تا با مشارکت دادن چین در قالب پیمان شانگهای<sup>(۳)</sup> در منطقه از این سوءظن‌ها کاسته و در عین حال موقعیت خود را حفظ نماید.

ایران با همراهی ترکیه و پاکستان سعی نمودند برای پُر کردن این خلاء قدرت از راه اقتصادی وارد شوند و در این راستا کشورهای آسیای مرکزی، آذربایجان و افغانستان را به عضویت اکو درآورند. اما ناهماهنگی و رقابت میان اعضای اصلی به‌ویژه در افغانستان مانع از آن شد که این سازمان بتواند نقش قابل توجهی در منطقه ایفا نماید. ضمن اینکه این سازمان یک سازمان اقتصادی است و در کوتاه‌مدت نمی‌تواند نقش امنیتی ایفا کند؛ در صورتی که نگرانی اصلی کشورهای آسیای مرکزی در ده سال گذشته حفظ استقلال و تمامیت ارضی خود در برابر روسیه و گسترش بحران افغانستان و حفظ ثبات در سطح منطقه بوده است.

آمریکا که منافع حیاتی برای خود در این منطقه قایل نبود، برخلاف اروپای مرکزی و شرقی که به سرعت تلاش نمود خلاء قدرت ناشی از فروپاشی شوروی را با گسترش ناتو پر نماید، ابتدا توجه چندانی به خلاء قدرت ناشی از خروج شوروی از افغانستان و سپس خروج نسبی آن از آسیای مرکزی ننمود. توجه اصلی این کشور در یک دهه گذشته به ترتیب به تحولات اروپا، خاورمیانه و خلیج فارس و شرق آسیا، یعنی مناطقی که آمریکا در آن برای خود منافع حیاتی و استراتژیک مهمتری قایل است، معطوف بود و به جز خاورمیانه می‌تواند ادعا کند که در سایر مناطق خلاء قدرت ناشی از فروپاشی شوروی را پر نموده است، هرچند در خاورمیانه نیز توانسته است کنترل اوضاع را در عراق و خلیج فارس کم و بیش در دست خود نگاه‌دارد.

در آسیای مرکزی، اقدامات آمریکا به یک رشته اقدامات نمایشی مثل همکاری‌های جزئی نظامی، عضویت آنها در ساختارهای امنیتی درجه دو اروپایی مثل سازمان امنیت و همکاری اروپا، طرح مشارکت برای صلح، شورای مشارکت اروپا آتلانتیک ناتو<sup>(۴)</sup> و همچنین تشویق آنها به ایجاد پیمان‌های امنیتی مشترک میان خود مثل اتحادیه گوام<sup>(۵)</sup> محدود بود و در عمل سیاست آمریکا نه تنها کمکی به کشورهای آسیای مرکزی ننمود بلکه در بسیاری موارد برای آنها تهدیدزا نیز بود و یا حداقل به عنوان یک مانع در دستیابی آنها به منافع حیاتی و استراتژیک خود که همانا حفظ استقلال و تمامیت ارضی، کاهش نفوذ روسیه و امکان بهره‌گیری از منابع اقتصادی و انرژی خود برای گام نهادن در مسیر توسعه می‌باشد، عمل نمود.

در تأیید این مطلب می‌توان از سیاست آمریکا در قبال افغانستان و ایران نام برد. پس از فروپاشی شوروی، سیاست مهار شوروی نیز کم‌وبیش خاتمه یافت و به این ترتیب دو کشور ایران و افغانستان اهمیت استراتژیک خود را برای آمریکا از دست دادند. به همین خاطر آمریکا افغانستان را به حال خود رها ساخت و این کشور به عرصه رقابت گروه‌های داخلی و قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل شد و این رقابت تقریباً به سود ایران و نیروهای طرفدار آن ادامه داشت. اما از اواسط دهه ۱۹۹۰ که آمریکا سیاست مهار ایران را در پیش گرفت و تحریم‌های اقتصادی به‌ویژه در خصوص سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران را تشدید نمود، افغانستان مجدداً جایگاه خود را این بار در سیاست مهار ایران باز یافت.

تلاش برای تضعیف ایران که از ناکام ماندن سیاست آمریکا در روند صلح خاورمیانه و از منافع اسرائیل و نه خود آمریکا منشاء می‌گرفت، این کشور را بر آن داشت تا توجه سیاست امنیتی ایران را که در نتیجه تضعیف عراق در جنگ نفت به فلسطین معطوف شده بود، به شرق ایران که همواره حیات خلوت آن به شمار می‌رفت، معطوف نماید. برای این منظور بایستی ایران با یک نگرانی امنیتی جدی در شرق مواجه می‌شد. امارات متحده عربی و عربستان نیز که پس از تضعیف عراق خود را در برابر ایران تنها می‌دیدند (ضمن اینکه امارات به تازگی ادعاهای ارضی

نسبت به ایران مطرح ساخته بود)، در تضعیف ایران و معطوف داشتن توجه ایران به مناطقی غیر از خاور میانه و خلیج فارس، با آمریکا منافع مشترک داشتند و آمریکا که سیاست خود را در روند صلح خاور میانه شکست خورده می‌دید در جستجوی راهی برای جبران این شکست بود. علاوه بر این شرکت‌های نفتی آمریکا امتیازاتی در حوزه‌های نفتی آسیای مرکزی کسب کرده بودند و در جستجوی راهی برای انتقال انرژی به بازار فروش بودند. مجموعه این شرایط باعث شد تا اطلاعات و پشتوانه لجستیکی پاکستان، طلاب مدارس مذهبی مورد حمایت عربستان، حمایت مالی عربستان و امارات و حمایت تسلیحاتی آمریکا دست به دست هم دهند و برای مهار ایران و دستیابی به منابع انرژی آسیای مرکزی تلاش نمایند. در راستای این سیاست مناطق جنوب و غرب افغانستان به سرعت به اشغال نیروهای طالبان درآمد و مذاکره بین شرکت‌های نفتی و طالبان برای انتقال خطوط لوله از غرب افغانستان آغاز گشت.<sup>(۶)</sup>

اما صافبندی که در برابر این سیاست متشکل از ایران، هند، کشورهای آسیای مرکزی و روسیه برای حمایت از جبهه شمال افغانستان شکل گرفت باعث شد تا برخلاف سال‌های اولیه پیشروی طالبان به کندی صورت پذیرد و جنگ داخلی در افغانستان به طول انجامد و این صافبندی که در مقابل سیاست آمریکا شکل گرفت (محور ایران - روسیه - کشورهای آسیای مرکزی - جبهه شمال افغانستان در برابر محور آمریکا - پاکستان - طالبان و برخی کشورهای خلیج فارس) عملاً به یک بن‌بست استراتژیک در منطقه منجر شد. بدین معنی که نه تنها در صحنه نظامی افغانستان جنگ چریکی داخلی به یک جنگ فرسایشی تبدیل شد و هزینه زیادی را بر طرفین درگیر و متحدین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آنها تحمیل نمود، بلکه این بن‌بست به تمامی آسیای مرکزی و قفقاز نیز تسری یافت و سبب شد تا موضوع رژیم حقوقی دریای خزر و بحث خطوط انتقال انرژی از این منطقه به جهان خارج (که ظاهراً هیچ‌یک از جمله مباحث امنیتی نیست) نیز دچار بن‌بست شود. اما واقعیت این است که چه بخواهیم و چه نخواهیم تمامی این مسایل جنبه امنیتی به خود گرفته است.

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که آمریکا برای تضعیف ایران در راستای منافع اسرائیل<sup>(۷)</sup> و برخی از کشورهای منطقه با ایجاد طالبان و تحریم سرمایه‌گذاری در زمینه صنعت نفت و گاز ایران هم به منافع شرکت‌های نفتی خود صدمه زد و هم تلاش کشورهای آسیای مرکزی برای کسب استقلال بیشتر از روسیه را ناکام گذاشت. چون ایران از بهترین مسیر برای انتقال انرژی و مناسب‌ترین جایگاه برای رهاسازی کشورهای آسیای مرکزی از انزوای ژئوپلیتیک و کاهش وابستگی آنها به روسیه که خواست همگی آنهاست، برخوردار بوده و هست. به این ترتیب آمریکا با تحریم ایران و ایجاد و تقویت طالبان: اولاً، یک تهدید جدی برای کشورهای آسیای مرکزی ایجاد نمود و به وابستگی بیشتر آنها به روسیه کمک کرد. ثانیاً، با ادامه تحریم سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران، امکان بهره‌برداری از منابع انرژی منطقه و انتقال آن به بازار مصرف را از بین برد و این به زیان کشورهای منطقه و شرکت‌های نفتی آمریکا تمام شد و ثالثاً، با کمک به تداوم بحران در افغانستان امکان بیشتری برای فعالیت گروه‌های تروریستی که - حداقل - مورد حمایت غیرمستقیم آمریکا از طریق طالبان و حامیان منطقه‌ای آن قرار داشتند، زمینه را برای وارد آمدن بزرگترین ضربه به خود - حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر - فراهم ساخت.<sup>(۸)</sup>

در آخرین روزهای قبل از ۱۱ سپتامبر با کشته شدن احمدشاه مسعود به عنوان سمبل مقاومت در برابر طالبان به دست تروریست‌های القاعده (متحد طالبان)<sup>(۹)</sup>، انتظار می‌رفت طالبان بتواند بر کل افغانستان مسلط شود و محیط امنیتی منطقه را به نحو دیگری متأثر سازد. اما وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر صف‌بندی پیشین کشورهای منطقه متحول و محیط امنیتی شرق و شمال شرقی ایران یعنی افغانستان و آسیای مرکزی را به کلی دگرگون ساخت.

### محیط امنیتی آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر

پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر به یک باره تمامی نیروهایی که تا چندی قبل علیه یکدیگر صف‌بندی کرده بودند در کنار یکدیگر قرار گرفتند و صحنه بازی در افغانستان و آسیای

مرکزی دچار تحولات اساسی شد و تأثیر این حادثه تا محیط امنیتی دریای خزر و قفقاز گسترش یافت. پاکستان، عربستان و امارات که حامیان اصلی طالبان (و القاعده) بودند با یک چرخش ۱۸۰ درجه در سیاست خارجی خود، شناسایی خود از طالبان را پس گرفتند و به همکاری با ائتلاف ضد تروریسم که توسط آمریکا و برای سرکوب طالبان و القاعده در حال شکل‌گیری بود پرداختند. ایران، روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی نیز کم و بیش به این ائتلاف پیوستند و این اقدام آنها نیز کاملاً حساب شده و منطقی بود چرا که طالبان تهدیدی بود که علیه آنها ایجاد شده و طبیعی بود که همگی آنها خواستار از بین رفتن آن باشند. علاوه بر این، آمریکا تصمیم خود را برای حمله به افغانستان گرفته بود و عدم همکاری و همراهی کشورهای منطقه تنها به منافع حیاتی خود آنها صدمه می‌زد. به این ترتیب یک بازی نسبتاً طولانی به کلی دگرگون شد و رقبای سابق همگی در کنار یکدیگر قرار گرفتند. اما از ابتدا آشکار بود که بازی جدیدی آغاز شده و برد باکسانی است که قبل از اتمام آن پیامدهای این بازی جدید را پیش‌بینی نموده و از آن به عنوان فرصتی برای تأمین منافع آینده خود استفاده نمایند.

کشورهای آسیای مرکزی که همواره برای مقابله با سلطه روسیه بر این منطقه تلاش داشتند تا پای آمریکا را به این منطقه باز نمایند فرصت را غنیمت شمرده و حتی به رغم مخالفت‌های اولیه روسیه با حضور آمریکا در آسیای مرکزی موافقت خود را با همکاری نظامی با آمریکا در حمله به افغانستان اعلام داشتند.

از میان سه دولت همسایه افغانستان در شمال، تاجیکستان و ازبکستان تسهیلات پایگاه زمینی در اختیار نیروهای آمریکا و متحدین آن قرار دادند و ترکمنستان با اعطای کمک‌های لجستیکی و امکانات جستجو و نجات در اختیار آمریکا موافقت نمود. ضمن اینکه همه کشورهای آسیای مرکزی با استفاده هواپیماهای آمریکایی از فضای هوایی خود موافقت نموده و همچنین به همکاری اطلاعاتی با این کشور علیه طالبان پرداختند.<sup>(۱۰)</sup> همچنین گفته می‌شود که ازبکستان هم به‌طور انفرادی و هم در قالب گوام<sup>(۱۱)</sup> موافقت کرده که به همکاری درازمدت با



آمریکا در زمینه مسایل امنیتی بپردازد. اسلام‌اف کریم‌اف خواستار استقرار نیروهای آمریکا در ازبکستان برای مدت نامحدود شده است.<sup>(۱۲)</sup> این در حالی است که همه کشورهای آسیای مرکزی به‌ویژه ازبکستان و تاجیکستان در دوران سلطه طالبان بر بخش وسیعی از افغانستان با کمک یا تسهیل کمکرسانی به جبهه شمال افغانستان عملاً در این جبهه رویاروی متحدین آمریکا قرار داشتند.

روسیه که جنگ در افغانستان و همکاری کشورهای آسیای مرکزی با آمریکا در این جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌دید، برای استفاده از فرصت پدید آمده پس از ۱۱ سپتامبر یک تصمیم استراتژیک اتخاذ نمود و آن موافقت با حضور نیروهای آمریکا در آسیای مرکزی به‌رغم مخالفت‌های داخلی با این امر بود. برای مثال برخی روزنامه‌ها در روسیه حضور آمریکا در آسیای مرکزی را با وحدت دو آلمان مقایسه کرده و آن را تهدیدی برای امنیت ملی روسیه به‌شمار آوردند. اما پوتین در پاسخ به این انتقادات اعلام داشت که «اگر ما معتقدیم که می‌توانیم با آمریکا شریک، و حتی در آینده دورتر متحد، باشیم، رفتار ما در آسیای مرکزی نباید مورد تردید واقع شود».<sup>(۱۳)</sup>

در ۲۴ سپتامبر پوتین برنامه‌ای را برای حمایت از جنگ آمریکا علیه تروریسم اعلام داشت. براساس این طرح وی اعلام داشت که:

۱. با آمریکا به همکاری اطلاعاتی خواهد پرداخت؛
۲. فضای هوایی روسیه را بر روی پرواز هواپیماهای حامل کمک‌های بشردوستانه خواهد گشود؛
۳. با متحدین خود در آسیای مرکزی در گشودن فضای هوایی برای پروازهای مشابه هواپیماهای آمریکا همکاری خواهد کرد؛
۴. در عملیات بین‌المللی جستجو و نجات شرکت خواهد جست؛ و
۵. کمک‌های بشردوستانه و نظامی مستقیم به نیروهای اتحاد شمال افغانستان را افزایش خواهد داد.<sup>(۱۴)</sup>

البته رضایت روسیه به حضور آمریکا در آسیای مرکزی هرچند تا حدی از روی ناچاری صورت گرفت، اما در جای خود این سیاست که نشانگر تغییر در سیاست ۲۰۰ سال گذشته روسیه

در آسیای مرکزی می‌باشد، از یک تغییر در نگرش استراتژیک روسیه نسبت به آمریکا و بالعکس حکایت می‌کند. روسیه نیک می‌داند که بدون همکاری آمریکا قدرت فایق آمدن بر مشکلات اقتصادی خود و ایفای نقشی مؤثر در جامعه بین‌المللی را ندارد و رقابت با این کشور نه تنها سودی برای روسیه به همراه نخواهد داشت بلکه همچنان که تجربه نیم قرن گذشته نشان داده به زیان این کشور تمام خواهد شد. برای مثال، فروپاشی شوروی خود محصول رقابت کورکورانه با آمریکا بود و در ده سال گذشته نیز این کشور نتوانست متحدین خود - صدام و میلوسوویچ - را در برابر آمریکا نجات دهد. عراق در اوایل دهه ۱۹۹۰ در مقابل آمریکا تنها ماند و شکست خورد؛ کشورهای اروپای مرکزی و شرقی یکی پس از دیگری در حال پیوستن به ناتو هستند؛ در یوگسلاوی روسیه نتوانست حرف خود را به کرسی بنشاند و متحد اصلی این کشور یعنی میلوسوویچ اکنون در زندان به سر می‌برد؛ در چین مخالفت غرب با سیاست روسیه نزدیک بود به تجزیه بیشتر این کشور بیانجامد. لذا اگر روسیه بخواهد به رقابت با غرب ادامه دهد معلوم نیست سرانجام این کشور به کجا انجامد. لذا پوتین به این نتیجه رسید که بهترین سیاست برای روسیه این است که به جای رقابت، به همکاری با آمریکا و اروپا بپردازد تا بتواند به عضویت نهادهای بین‌المللی مورد حمایت آمریکا از جمله سازمان تجارت جهانی، اتحادیه اروپا و ناتو درآمده و منافع خود را در چارچوب غرب تعریف و دنبال نماید و نه در مقابل غرب و چنین نیز شد. روسیه با همکاری با آمریکا در جنگ تروریسم موفق شد امتیازات خوبی از آمریکا و اروپا دریافت نماید که از جمله آنها: تغییر موضع آمریکا در قبال چین و تروریست تلقی شدن مبارزین چین از سوی آمریکا؛ پذیرش موقعیت برابر برای روسیه در برابر ناتو و تدوین قرارداد اتحاد میان این دو، که در اجلاس آتی ناتو و روسیه به امضا خواهد رسید؛ وعده تسهیل عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی؛ و بالاخره پیشرفت در مذاکرات کاهش تسلیحات هسته‌ای و موشکی میان دو کشور.<sup>(۱۵)</sup> اما این امتیازات یک‌طرفه نیستند هرچند که در حال حاضر بیشتر به سود روسیه تمام می‌شود اما در میان مدت و درازمدت به ادغام روسیه در اروپا تمام شده و اروپا و

آمریکا از یک تهدید امنیتی درازمدت رها خواهند شد و این دقیقاً همان چیزی است که آمریکا و اتحادیه اروپا خواستار آن هستند یعنی یک روسیه اروپایی.

از طرف دیگر، آمریکا نیز به خوبی می‌داند که روسیه بزرگترین قدرت نظامی است که قادر است آمریکا را هدف قرار داده و امنیت این کشور را تهدید نماید و همچنان نقطه امید و اتکایی برای مخالفین و رقبای آمریکا به‌شمار می‌رود. در صورتی که اگر این کشور در نهادهای غربی جذب و هضم شود، رقابت با آن نه بر سر منافع حیاتی بلکه عمدتاً بر سر منافع استراتژیک و مهم خواهد بود. همانگونه که چنین وضعی در روابط بین اروپا و آمریکا مشاهده می‌شود. ۱۱ سپتامبر این فرصت را برای هر دو کشور فراهم آورد تا ضمن ایجاد چرخشی در سیاست خارجی خود نسبت به یکدیگر دوران جدیدی را در روابط دوجانبه آغاز نمایند و احتمالاً به همین دلیل بود که وزیر خارجه آمریکا ۱۱ سپتامبر را پایان دوران جنگ سرد و دوران پس از جنگ سرد میان آمریکا و روسیه نامید<sup>(۱۶)</sup> و در همین راستا است که آمریکا از عضویت و یا اتحاد روسیه با ناتو حمایت می‌کند و به‌نظر می‌رسد در خصوص این موضوع پیشرفت‌های زیادی میان طرفین صورت پذیرفته باشد و قرار است در اجلاس آتی اعضای ناتو این موضوع مورد بحث واقع شود. تحقق این امر هم به روسیه و هم به اروپا و آمریکا امکان خواهد داد تا راحت‌تر به اعمال قدرت در سایر نقاط جهان به‌ویژه در خاورمیانه، آفریقا، خلیج فارس و شرق آسیا بپردازند.

لذا این یک تحول مهم دیگر به‌شمار می‌رود که هرچند از قبل مطرح شده بود اما در سایه تحولات ناشی از حوادث ۱۱ سپتامبر فرصت بروز و ظهور یافت و تأثیرات قابل توجهی بر محیط امنیتی آسیای مرکزی و قفقاز و به‌تبع آن ترکیه، ایران و چین و حتی کره و ژاپن و احتمالاً کل جهان بر جای خواهد نهاد. چرا که همه این کشورها تاکنون در تفکرات ژئوپلیتیک به‌عنوان سرزمین‌های حاشیه شناخته می‌شدند که تسلط بر آنها برای مهار قدرتی که بر هارتلند مسلط بود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. حال که دو قدرت اصلی دریایی و خشکی یعنی آمریکا و روسیه در قالب ناتو در حال اتحاد با یکدیگرند طبیعی است که سرزمین حاشیه اهمیت خود را از

دست می‌دهد و این اتحاد که رهبری آن را نیز آمریکا بر عهده دارد بر جهان مسلط خواهد شد. چرا که حداقل در کوتاه‌مدت تا میان مدت به نظر نمی‌رسد هیچ‌یک از قدرت‌های دیگر مثل چین و هند توان و تمایل ایجاد اتحاد و ائتلاف برای مقابله با آن را داشته باشند.

اگر حضور آمریکا در آسیای مرکزی را از این منظر ببینیم نه تنها برای روسیه جای نگرانی نیست بلکه به نفع روسیه نیز خواهد بود، چون با توجه به نزدیکی نگرش‌های کلان دو کشور با جمع شدن گربه و موش، این منافع کشورهای منطقه است که بر باد می‌رود و روسیه بهتر می‌تواند با اعمال فشار بر کشورهای آسیای مرکزی و ایران و ترکیه منافع خود را در آسیای مرکزی و قفقاز و دریای خزر به پیش ببرد. صحبت از ناتو ۲۰ (۱۷) و اعلام روسیه مبنی بر برگزاری مانور نظامی در دریای خزر هر ایرانی را باید به یاد توافقات روسیه با فرانسه و انگلیس در قرن نوزدهم (۱۸) و تنها ماندن ایران در جنگ با روسیه بیاندازد. همین وضع امروز در ارتباط با منافع ایران و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در برابر روسیه به‌ویژه در دریای خزر پس از گسترش روابط روسیه با آمریکا و ناتو در حال تکرار است.

روسیه که در ابتدا بر مشاع بودن این دریا تأکید داشت سرانجام روشی بهتر از مشاع برای تأمین منافع خود پیدا نمود. به این معنی که بستر دریا تقسیم و سطح مشاع باشد. روسیه این سیاست را با یک سیاست دیگر تکمیل نمود و آن اینکه تلاش داشته و دارد تا به انحای مختلف در منافع حاصل از استخراج و بهره‌برداری و یا خطوط انتقال منابع سایر کشورهای ساحلی یعنی قزاقستان، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان سهیم شود. (۱۹) با این سیاست یعنی تقسیم کف و مشاع بودن سطح و سهیم شدن در منافع دیگران روسیه سهم خود را از منابع کف جدا می‌کند، و در سود ماحصل از منابع دیگران سهیم می‌شود و با توان نظامی که در دریای خزر دارد و (مشاع بودن سطح) کل دریا را در کنترل نظامی خود نگاه می‌دارد. تحرکات اخیر این کشور به‌ویژه پس از اجلاس عشق‌آباد، تعقیب چنین استراتژی از سوی روسیه را اثبات می‌کند.

تحقق حقوقی این استراتژی به زیان تمامی کشورهای منطقه به‌ویژه ایران است. چون

ایران نه از منابع انرژی و انتقال انرژی برخوردار می‌گردد و نه به کنترل کافی بر قلمرو دریایی خود دست می‌یابد. این سیاست به زیان سایر کشورها نیز می‌باشد؛ چراکه آنها اولاً مجبورند روسیه را در منافع حاصل از استخراج منابع خود سهیم سازند و ثانیاً حاکمیت خود بر قلمرو دریایی خویش که برای کشورهای تازه استقلال یافته از اهمیت شایانی برخوردار است را نیز از دست می‌دهند.

### ایران و محیط امنیتی جدید

همچنان که مشاهده می‌شود تحولات امنیتی جدید نه به سود ایران و نه هیچ یک از کشورهای منطقه به جز روسیه جریان دارد و به نظر می‌رسد از این میان بیشترین زیان نصیب ایران خواهد شد و علت آن نیز به عدم بهره‌گیری درست از فرصت پدید آمده پس از ۱۱ سپتامبر برای پشت سر گذاشتن میراث برجای مانده از دوران جنگ سرد و قبل از ۱۱ سپتامبر در روابط ایران و آمریکا مربوط می‌شود. پس از این حوادث، آمریکا در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار داشت و ایران با توجه به موقعیت و نفوذ خود در منطقه و افغانستان می‌توانست با دست پر بر سر میز مذاکره حاضر شود. اما عدم بهره‌گیری از این فرصت و در عین حال همکاری با ائتلاف ضد تروریسم و شکست سریع طالبان، ایران را در موقعیت ضعیف‌تری نسبت به گذشته قرار داد. در نتیجه این تحولات، ایران نه یک متحد جدید بلکه یک دشمن و یک رقیب جدید در آسیای مرکزی به دست آورد. آمریکا که از گذشته نیز در حوزه امنیتی جنوب و غرب ایران حضور داشت، قوی‌تر از قبل به حوزه امنیتی شرق و شمال ایران پا گذاشت و به این ترتیب ایران در برابر آمریکا در موقعیت نامناسب‌تری نسبت به گذشته قرار گرفت. این امر به‌طور طبیعی بر منافع حیاتی و استراتژیک ایران در افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز و خزر تأثیر منفی برجای گذاشته و خواهد گذاشت. چراکه این منطقه به یک پایگاه جدید برای آمریکا تبدیل شده که در صورت لزوم می‌تواند علیه ایران مورد استفاده واقع شود. یک رقیب ژئوپلیتیک نیز نصیب ایران شد و آن

افغانستان است. چراکه در صورت دستیابی به ثبات و امنیت کافی می‌تواند با همکاری پاکستان از اهمیت موقعیت ایران در رهاسازی آسیای مرکزی از انزوای ژئوپلیتیک بکاهد. هرچند چنین تحولی چندان سریع نخواهد بود چراکه بازسازی خرابه به‌جا مانده از بیست سال جنگ داخلی در افغانستان به زمان زیادی نیاز خواهد داشت.

در آسیای مرکزی نیز اکنون دشمن مشترکی (طالبان) که موجب نزدیکی روابط ایران با کشورهای این منطقه و روسیه شده بود دیگر وجود ندارد و به جای آن متحدی نشسته (یعنی آمریکا) که قدرت حمایت از این کشورها در برابر ایران و روسیه را دارد. ضمن این‌که ایران با برخی از این کشورها (آذربایجان و قزاقستان و حتی ترکمنستان) در مورد رژیم حقوقی-سیاسی دریای خزر اختلاف نظر دارد و قطعاً محیط امنیتی در حال شکل‌گیری بر این موضوع نیز تأثیر خواهد گذاشت. علاوه بر این، اکنون با ایجاد ثبات نسبی در افغانستان مجدداً زمینه برای اجرای پروژه خط لوله انتقال نفت از قزاقستان به دریای عمان از طریق پاکستان و افغانستان فراهم شده و این پاداشی نیز به همکاری پاکستان با آمریکا علیه طالبان و ادامه طرحی خواهد بود که منجر به قدرت و حاکمیت طالبان شد. از این نظر منافع شرکت‌های نفتی و برخی کشورهای منطقه نیز تأمین خواهد گشت.

اما این یک روی سکه است. روی دیگر سکه این است که آسیای مرکزی و قفقاز بزودی به عرصه مداخلات آمریکا و روسیه در امور داخلی این کشورها تبدیل خواهد شد. وضعیت این کشورها شباهت تمام به وضعیت ایران از قرن نوزدهم تا قبل از جنگ جهانی دوم دارد: فقدان قدرت نظامی و تلاش برای جلب حمایت یک کشور علیه کشور دیگر. کشورهای آسیای مرکزی همچنان که گفته شد موفق شدند با استفاده از فرصت به‌دست آمده پس از ۱۱ سپتامبر پای آمریکا را به منطقه باز نمایند اما غافل از اینکه این تحول در راستای نزدیکی آمریکا و روسیه و اتحاد روسیه با ناتو صورت می‌پذیرد و طبیعی است که ورود آمریکا به منطقه نه برای دفاع از آنها در برابر روسیه بلکه برای تأمین منافع نفتی و استراتژیک خود خواهد بود و از آنجا که روسیه از

قبل همچنان نفوذ خود را در این کشورها حفظ نموده، با ورود یک بازیگر جدید و قوی، فضای داخلی این کشورها به عرصه رقابت میان طرفداران روسیه و آمریکا تبدیل خواهد شد و به همین لحاظ احتمالاً ما شاهد وقوع کودتاهایی نیز در این کشورها طی سال‌های آینده خواهیم بود و در اینجاست که نقش کشورهای دیگر به‌ویژه ایران و چین به عنوان نیروی سوم بارز خواهد گشت. اما برای جلوگیری از وقوع چنین سناریویی که هم به زیان ایران و هم کشورهای منطقه است، ایران باید ابتکار عمل برای ایجاد یک ساختار امنیتی جدید در منطقه که شامل تمامی آنها باشد در دست گیرد. این ساختار امنیتی باید شامل چهار کشور آسیای مرکزی به‌اضافه ایران، روسیه، آمریکا، چین، افغانستان و پاکستان باشد و یا اینکه با پیوستن به پیمان شانگهای آن را تقویت نموده و مانع از شکل‌گیری ساختارهای جدید به زیان خود شود. چراکه به نظر می‌رسد با توجه به شکل‌گیری این پیمان بدون حضور آمریکا، احتمالاً جهت‌گیری آن مستقل‌تر و به منافع کشورهای منطقه نزدیک‌تر باشد و یا اینکه با حل و فصل اختلافات خود با آمریکا مانع از آن گردد تا حضور آمریکا به اهرمی برای فشار بر ایران تبدیل شود. هرچند که راه‌حل آخر مشکل‌تر به نظر می‌رسد اما شاید منافع آن نیز در درازمدت برای ایران بیشتر باشد چراکه با روندی که گسترش ناتو به سمت شرق پیدا می‌کند دیر یا زود ایران نیز باید به فکر مکانیسمی برای مشارکت و همکاری با این پیمان باشد. این مکانیسم می‌تواند شبیه طرح اولیه مشارکت برای صلح روسیه و ناتو باشد که در قالب آن روسیه و ناتو به تبادل نظر و همکاری محدود با یکدیگر پرداختند. اگر ایران این اقدام را انجام ندهد احتمال برقراری چنین همکاری میان ناتو و کشورهای خلیج فارس، به‌ویژه عراق بعد از صدام، در آینده را نباید مردود دانست.

علاوه بر این، حال که مسأله افغانستان به عنوان عامل اصلی اختلاف میان ایران و پاکستان تقریباً پایان یافته، ایران باید تلاش نماید تا مجدداً سازمان اکو به عنوان یک سازمان اقتصادی منطقه‌ای که در درازمدت می‌تواند نقش امنیتی را نیز به‌عهده گیرد، فعال نماید. این سازمان در درازمدت بهترین مکانیسم برای دستیابی به توسعه و ثبات در منطقه آسیای مرکزی

و غربی خواهد بود. چرا که هرچند این منطقه از نظر امنیتی و سیاسی واجد مکانیسم‌های مختلف است اما از نظر اقتصادی هیچ مکانیسم منطقه‌ای مؤثری در منطقه وجود ندارد که بتواند با گره زدن اقتصادهای منطقه به یکدیگر زمینه را برای توسعه همه‌جانبه در این منطقه فراهم آورد. لذا با توجه به مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشورهای منطقه به نظر می‌رسد که تقویت اکو به نفع تمامی کشورهای منطقه باشد.

### نتیجه‌گیری

همچنانکه ملاحظه کردیم تحولات پس از ۱۱ سپتامبر در شرق، شمال شرقی و شمال ایران، از جمله حضور آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی، از بین رفتن سلطه طالبان و القاعده بر افغانستان و شکل‌گیری دولت فراگیر در این کشور، و همچنین ارتقای سطح روابط روسیه با آمریکا و ناتو، که همگی ظرف شش ماه گذشته رخ داده‌اند، محیط امنیتی این منطقه را دچار تحول اساسی نموده و صف‌بندی نیروها را به کلی دگرگون ساخته و صف‌بندی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است. تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایران، کشورهای آسیای مرکزی، روسیه و هند همگی در قالب یک محور با حمایت از نیروهای اتحاد شمال افغانستان در مقابل محور طالبان - پاکستان - آمریکا و برخی کشورهای عربی خلیج فارس قرار داشتند و ظرف پنج سال گذشته نیز موفق شدند تا طرح‌های گروه دوم برای این منطقه را ناکام‌گذارند. اما وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر موقتاً تمامی این کشورها را علیه طالبان و القاعده متحد ساخت و حاصل این اتحاد خاتمه یافتن سلطه طالبان و القاعده بر افغانستان بود.

اکنون که این دشمن مشترک از بین رفته و آمریکا با قدرت بیشتری در منطقه ظاهر شده، صف‌بندی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که با توجه به سیاست آمریکا در قبال ایران و گسترش روابط این کشور با روسیه و چین به نظر نمی‌رسد به سود ایران و سایر کشورهای منطقه در جریان باشد. چون از این پس نه ایران و نه دیگر کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای



آسیای مرکزی نخواهند توانست از رقابت میان روسیه و آمریکا به نفع خود استفاده نمایند و با اتحاد روسیه و آمریکا یعنی دو قدرت خشکی و دریایی با یکدیگر در قالب ناتو نقشه ژئوپلیتیک جهان به زیان کشورهای واقع در سرزمین حاشیه که شامل ایران، آسیای مرکزی، ترکیه و پاکستان نیز می‌شود، تغییر خواهد کرد و ما مجدداً شاهد اعمال فشار قدرت‌های بزرگ بر کشورهای این منطقه خواهیم بود.

با توجه به این تحولات، جمهوری اسلامی ایران با همکاری ترکیه، پاکستان، افغانستان و دیگر کشورهای منطقه باید تلاش نمایند تا با ایجاد اتحاد و ائتلاف‌های جدید، تقویت اکو و یا پیوستن به پیمان شانگهای منافع ملی خود را در این محیط امنیتی جدید حفظ نمایند و گرنه «کسانی که می‌توانند انجام می‌دهند و کسانی که نمی‌توانند انتقاد می‌کنند».

## یادداشت‌ها

۱. این تعاریف با تغییراتی از منبع ذیل اخذ شده است:

Charles Fairbanks, S. Frederick Starr, C. Richard Nelson and Kenneth Weisbrode, «Strategic Assessment Of Central Eurasia, Central Asia - Caucasus, Institute Johns Hopkins University, Januay 2001. p. 93.

۲. اعضای این پیمان عبارتند از: روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، روسیه سفید و ارمنستان. ازبکستان و ترکمنستان عضو این پیمان نیستند. در خصوص این پیمان و سیاست روسیه در آن مراجعه شود به:

Seregei Blagov, "Russia Probes to Bolster its Authority in Central Asia", *Eurasia Insight*, April 17, 2002, <http://www.eurasianet.org>.

۳. اعضای این پیمان عبارتند از: روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان. برخی هدف اصلی آن را مقابله با نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی می‌دانند. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

"Shanghai Five: An Attempt to Counter U.S. Influence in Asia?", *Newsweek Korea*, May 4, 2001.

۴. NATO'S Euro-Atlantic Partnership Council. به‌طور کلی برای اطلاع بیشتر در خصوص اقدامات آمریکا قبل از ۱۱ سپتامبر در آسیای مرکزی مراجعه شود به:

Clifford G. Bond, "U.S. Policy toward Central Asia", June 6, 2001, *Report to Subcommittee on the Middle East and South Asia Committee on International Relations, House of Representatives (US)*.

۵. اعضای این اتحادیه عبارتند از: گرجستان، اوکراین، ازبکستان، آذربایجان و مولداوی.

۶. در مورد نقش آمریکا و متحدین آن در منطقه در پیدایش و گسترش نیروهای تندرو در افغانستان و به ویژه طالبان مراجعه کنید به:

- Ahmed Rashid, "Osama Bin Laden: How the U.S...", September 16, 2001, [http://www.public-i.org/excerpts\\_01\\_091301.htm](http://www.public-i.org/excerpts_01_091301.htm).

- Ted Rall, "The New Great Game: Oil Politics in Central Asia", October 11, 2001, <http://www.alternet.com/>.

۷. واقعیت این است که پس از فروپاشی شوروی تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر منافع ایران و آمریکا ایجاب می نمود تا در راستای منافع متقابل و رهاندن آسیای مرکزی و قفقاز از انزوای ژئوپلیتیک با یکدیگر همکاری نمایند. این همکاری می توانست به سود هر دو کشور و شرکت های نفتی و کشورهای منطقه تمام شود اما تأثیرپذیری شدید سیاست آمریکا از منافع اسرائیل تاکنون به عنوان یک مانع مهم در راستای همکاری در جهت تأمین منافع مشترک عمل کرده است.

۸. در خصوص حمایت پاکستان، عربستان و آمریکا از طالبان و تلاش آنها برای مهار ایران و ایجاد خط لوله انتقال انرژی از آسیای مرکزی تردیدی وجود ندارد، چرا که مذاکراتی نیز از قبل میان طالبان و شرکت یونوکال آمریکا در جریان بوده است. آنچه سؤال برانگیز است این است که آمریکا حداقل از اواسط دهه ۹۰ بن لادن را تروریست می شناسد و درصدد دستگیری و یا ترور وی برمی آید. اما به رغم اتهاماتی که علیه وی و گروه القاعده مطرح می کند، هیچگاه رژیم طالبان را در زمره رژیم های حامی تروریسم در لیست خود قرار نمی دهد و با وجود حمایت آشکار طالبان از القاعده و بن لادن، آمریکا در سال ۲۰۰۱ بیشترین میزان کمک را به افغانستان می نماید. هرچند این کمک ها ظاهراً کمک های بشردوستانه است اما واقعیت آن است که این کمک ها عمدتاً صرف نیروهای نظامی می شده است که از اوت سال ۲۰۰۱ بن لادن فرماندهی آنها را برعهده داشته است. در اینجا این سؤال مطرح می شود که چه ارتباطی میان القاعده و آمریکا قبل از ۱۱ سپتامبر وجود داشته است؟ پاسخی که به ذهن می رسد این است که اختلاف این دو نه از نوع اختلافات میان دو دشمن بلکه از نوع اختلافات درون گروهی است که در داخل گروه های مافیایی بروز می کند. بن لادن و القاعده که سال ها علیه نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان با سازمان سیا همکاری کرده اند پس از فروپاشی شوروی به یک مهره سوخته تبدیل می شوند که ضمناً برای دولت های طرفدار آمریکا نیز ممکن بود خطرناک باشند و لذا باید از بین برده شوند. اما پس از آنکه آمریکا تصمیم به مهار ایران و روی کار آوردن

طالبان می‌گیرند آنها مجدداً ارزش خود را باز می‌یابند و در سال ۱۹۹۶ برای کمک به طالبان به افغانستان باز می‌گردند. پس از چند سال که طالبان از تسلط بر افغانستان بازداشته می‌شوند آمریکا با چرخشی در سیاست خود سعی در از بین بردن آنها و همکاری با نیروهای مخالف می‌کند. بن‌لادن و القاعده که از این نقشه جدید توسط حامیان خود در پاکستان و عربستان مطلع می‌شوند برای حذف نیروهای شمال و ترور احمدشاه مسعود دست به کار می‌شوند و از روابط خود با آمریکا برای ضربه زدن به این کشور بهره می‌گیرند. برای اطلاع بیشتر در مورد ارتباط میان طالبان و القاعده با آمریکا، پاکستان و عربستان مراجعه کنید به:

Michelle Malkin, "Altruism at Work: How the U.S. Supports the Taliban in 2001", <http://www.Capitalismmagazine.com/terrorism/> (September 14th, 2001). and, Ahmed Rashid, "Osama Bin Laden: How the U.S"..., *op.cit.*

۹. گفته شده که از ماه اوت سال ۲۰۰۱ بن‌لادن به سمت فرمانده نیروهای مسلح طالبان منسوب شده بود.  
۱۰. در این خصوص مراجعه شود به:

Fiona Hill, "Contributions of Central Asian Nations to the Campaign Against Terrorism", <<http://www.brook.edu/scholars/fhill.htm>.

۱۱. وزرای خارجه این گروه به همراه معاون وزیرخارجه آمریکا در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱ در حاشیه اجلاس سازمان ملل در نیویورک جلسه‌ای تشکیل داده و در پایان ضمن صدور بیانیه‌ای اعلام داشتند که: ایالات متحده و کشورهای عضو گوام با هم علیه تروریسم متحد باقی مانده و ... و در ائتلاف بین‌المللی مبارزه با تروریسم همکاری خواهند کرد و این تلاش درازمدت و مداوم خواهد بود و دوران جدیدی را در روابط بین‌الملل رقم خواهد زد. این اعلامیه در پایان بر حمایت آمریکا از حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی و توسعه دموکراتیک در آسیای مرکزی تأکید می‌کند. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

"Joint Statement by GUUAM Foreign Ministers after Nov.14 Meeting", <http://usinfo.state.gov>.

12. "Hearing on U.S.-Russian Relations: An Assessment", *US House of Representatives, Committee on International Relations, Subcommittee on Europe*, February 27, 2002, [www.ceicp.org](http://www.ceicp.org).

13. Igor Torbakov, "Putin Faces Domestic Criticism Over Russia's Central Asia Policy", *Eurasia Insight*, April 17, 2002, <http://www.eurasianet.org>.

14. "Hearing on U.S.- Russian Relations: An Assessment", *op.cit.*

۱۵. برای اطلاع بیشتر در خصوص روابط آمریکا و روسیه پس از ۱۱ سپتامبر مراجعه کنید به:

"NATO Agrees on Summit with Russia" <http://www.russiajournal.com/index.shtml>

- "Bush- Putin: The End of the Cold War", April 28, 2002 Foreign Policy Studies Program, *The Brookings Institution website*.

16. Colin L. Powell "Seizing the Moment", [www.pj63bios.htm](http://www.pj63bios.htm)

۱۷. منظور ۱۹ کشور عضو ناتو به علاوه روسیه است. هرچند نحوه همکاری این دو هنوز به طور دقیق روشن نیست و پیشنهادهای مختلفی مطرح شده اما وجه مشترک همه آنها این است که همکاری ناتو و روسیه ارتقا خواهد یافت. برای اطلاع بیشتر در این خصوص مراجعه کنید به:

- "NATO Agrees on Summit with Russia", <http://www.russiajournal.com/index.shtml>

- "Blair Pushes Russia - NATO Ties" - Saturday, 17 November, 2001, 02:33 GMT [www.bbc.com](http://www.bbc.com).

- "Press Conference with NATO Secretary General, Lord Robertson", [www.nato.int/html](http://www.nato.int/html), 33 Nov.2001.

۱۸. منظور معاهده تیلیسیت در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ بین روسیه و فرانسه و پیمان اتحاد روسیه و انگلیس در سال ۱۸۱۲ است که به تنها ماندن ایران در برابر روسیه و شکست در جنگ منتهی شد. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: عبدالرضا هوشنگ احمدی، تاریخ روابط خارجی ایران، چاپ چهارم، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۶۹، صص ۲۱۴ و ۲۲۲.

۱۹. روسیه در پروژه‌های نفتی قزاقستان سهمیم شده و در آذربایجان نیز شرکت نفتی لوک‌اویل روسیه سعی داشته تا در حوزه نفتی مورد اختلاف ایران و آذربایجان با شرکت نفتی آذربایجان شریک شود. طبیعی است چنین حرکتی موضع ایران در دریای خزر را بیش از پیش تضعیف می‌نماید. در این خصوص مراجعه شود به:

- Michael Lelyveld, "U.S. Rejects Military Involvement in Caspian Dispute" *Eurasia Insight*, April 17, 2002, <http://www.eurasianet.org>